

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا

الهام غزالی^۱

چکیده

بحث رابطه بالاخص رابطه میان خدا و انسان از مهم‌ترین دغدغه‌های دینداران محسوب می‌شود. از این‌روی مولانا جلال‌الدین بلخی جهت تحقق چنین نسبتی قائل به وجودهای مستقل، هم برای خدا و هم برای انسان است، تا قابلیت برقراری رابطه با یکدیگر را فراهم سازد. از این‌روی در آثار این عارف بزرگ بصورت مستمر و مداوم نسبت میان انسان و خدا مشهود است، خدایی که در عین تسلط بر همه هستی، خود را به گونه‌ای متجلی ساخته است که انسان بتواند با او نسبتی برقرار سازد و قادر باشد تا بی‌قیاس و بی‌تکیف و بی‌واسطه، خداوند را "تو" خطاب کند. نسبت میان انسان و خدا به دو بخش تقسیم می‌شود، رابطه خدا با انسان و رابطه انسان با خدا. در این مقاله این نسبت بر اساس الگوی من و توی مارتین بوبر مورد بررسی قرار می‌گیرد. مولانا در برقراری رابطه انسان با خداوند قائل به مراتبی است که می‌توان آن را به چهار مرتبه تقسیم نمود. رابطه "من-آن"، رابطه "من-او"، رابطه "من-تو" و رابطه "من-من". رابطه "من-آن" پایین‌ترین درجه رابطه محسوب می‌شود که در آن بنده با نگاهی سودجویانه و از سر رفع حاجات، به برقراری آن می‌پردازد که پس از برطرف شدن نیاز، خداوند به فراموشی سپرده می‌شود. در رابطه "من-او" از نگاه سودجویانه فاصله می‌گیرد اما همچنان فاصله‌ها موجود است. رابطه "من-تو" فراتر از دو رابطه پیشین است؛ زیرا در این مرتبه رابطه-ای صمیمی و نزدیک میان انسان و خداوند شکل می‌گیرد تا بدان جایی که عابد، معبود خود را

^۱. دکتری فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

"تو" خطاب می‌کند، این رابطه، نه از حیث رفع حاجات، بلکه از روی تقرب الی الله و وصال با محبوب شکل می‌گیرد، اما مراتب رابطه به اینجا ختم نمی‌شود و مرتبه‌ای بالاتر نیز قابل مشاهده است و آن رابطه "من-من" است؛ رابطه‌ای که در آن اندک فاصله موجود در "من-تو" نیز محو شده و انسان بی‌هیچ فاصله‌ای با خدای خود رابطه برقرار می‌سازد. تصویر چنین نسبتی را در اندیشه متفکران غربی همچون مارتین بوبر نمی‌توان مشاهده کرد؛ چه بسا نهایت نسبتی که برای انسان قائل هستند رابطه من-تو است، هرچند مارتین بوبر فیلسوف معاصر در بحث نسبت، گامی نو برمی‌دارد و کتاب کوچکش تحت عنوان من و تو سر لوحه بسیاری از متفکران هم عصر و پس از خود می‌شود اما دریافت مولانا چیز دیگر است.

کلید واژه: رابطه، انسان، خدا، مولانا.

۱. مقدمه

بی تردید چگونگی تعامل انسان با خداوند از ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین آموزه‌های ادیان به شمار می‌آید، که سهم شایانی را در متون دینی مختلف به خود اختصاص داده است و اساس دیانت ادیان را شکل می‌دهد. دیگر تعالیم ادیان نیز کم و بیش، مستقیم یا غیرمستقیم، در تلاش‌اند تا این ارتباط را روشنتر کنند. می‌توان گفت اصل دین‌ورزی آدمیان نیز در گرو دریافتی است که از تعامل با چنین نسبتی دارند. تفاوت‌های موجود در نوع برقراری رابطه نیز منوط به نگاه‌های متفاوت ادیان در این باب است. اندکی درنگ در تعریف دانشمندان از تصویر خداوند، ما را در این عقیده استوارتر می‌سازد که تصاویر نسبت خدا و انسان، تصاویر یکسانی نیستند. برای نمونه خدای فقیهان خدای معبود، خدای عرفا خدای محبوب و خدای عامیان خدایی همراز و همیار است. در واقع بحث رابطه از مباحث بسیار مهم محسوب می‌شود که از دیرباز تاکنون به آن توجه ویژه‌ای شده است. موضوع رابطه در کلیه حوزه‌های علوم انسانی مطرح و نظرات مختلفی را در این باب به همراه داشته است. مثلاً در حوزه روانشناسی، فلسفه، علوم اجتماعی و الهیات بصورت جدی به آن توجه شده است، و افرادی در این مورد صاحب نظر بوده‌اند. یکی از این اندیشمندان مارتین بوبر است و از آنجایی که در این مقاله با مدد از الگوی این متفکر

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۱۴)

معاصر به بررسی اندیشه‌های مولانا پرداخته می‌شود، جا دارد که اندکی در مورد الگوی مارتین بوبر در بحث نسبت توضیح داده شود.

مارتین بوبر دو شیوه برقراری رابطه را بیان می‌دارد که انسانها خارج از این دو نوع رابطه عمل نمی‌کنند و تنها همین دو مبنا است که انسان می‌تواند بوسیله آن با موجودات معاشرت کند. این شرایط، وضعیت انسان را در مسیر جهان و مسئولیتهای متفاوت آن مشخص می‌کند (cf: Diamond, 1970, vol.12: 235). این دو نسبت عبارتند از رابطه "من-تو" و "من-آن" که بوبر در کتاب کوچک خود، من و تو، آن را شرح داده و تمایزات میان آن را بیان نموده است. مهم‌ترین تمایز این است که وقتی شخصی با کسی بعنوان "تو" صحبت می‌کند با تمام وجودش این عمل را انجام می‌دهد، اما در رابطه "من - آن" هرگز با کل وجودش صحبت نمی‌کند (cf: Gordon, 2001: 115-1). "من" در مواجهه با دیگری درمی‌یابد که خود یک-سوی این رابطه قرار دارد. هنگامی که "من" پس از شناخت خویش، خود را جدا از جهان می‌پندارد و در صدد تسلط یافتن بر جهان می‌شود و شروع می‌کند به معجزا کردن اشیاء و هر آنچه در عالم است، رابطه "من-آن" پدید می‌آید (Buber, 1965: 64)، نسبتی که در آن دیگری وابسته به "من" است و "من" آن را تجربه و اقتباس می‌کند. این تجربه‌ای یک طرفه است و فقط "من" فاعل است (Jones, 2000: 317-8)، در صورتی که "من" در حوزه "من-تو" نسبتی دو سویه برقرار می‌سازد، که این دوسویه بودن به معنای اتفاق آراء و هم آوازی ساده نیست، بلکه این دوسویه بودن می‌تواند حتی بدون صدا و کلام صورت پذیرد (CF:Gibbs,1997:182-3). در رابطه "من-آن" دیگری صرفاً ابزاری جهت رسیدن به هدف محسوب می‌شود و پس از نیل به مقصد این رابطه از بین خواهد رفت. اما در رابطه "من-تو" مارتین بوبر معتقد است رابطه، نه از حیث سود و زیان، بلکه با تمام وجود و به خاطر خود شخص صورت می‌گیرد. چنین رابطه‌ای در نهایت به "تو"ی ابدی، که همان خداوند، است نائل می‌شود. در واقع رابطه «من - تو» قابل قیاس با دانش یا فرض علمی نیست، بلکه به ارتباط میان یک «من» با «تویی» مربوط می‌شود که در نهایت این رابطه، به "تو"ی ابدی ختم می‌شود

(Henrix, 2005: 66). بنابراین از نگاه مارتین بوبر انسان قابلیت برقراری رابطه با خداوند را دارد: «انسان موجودی است که فطرتاً می‌تواند خداوند را در وجودش دریابد؛ و زندگی، احضاریه و دعوتنامه‌ای از سوی خداوند برای انسان است. پس هر انسانی وجود یگانه خود را بعنوان ذره‌ای از وجود خداوند دریافت می‌کند و مسئول است تا آن را در کلیتش تحقق بخشد» (Buber, 1974: 17). اما این رابطه تنها از طریق ورود به رابطه "من-تو" ممکن است. قابل ذکر است که خداوند هرگز به "آن" تبدیل نمی‌شود و انسان نمی‌تواند در حوزه "من - آن" با خداوند رابطه داشته باشد. حال آنکه نظر مولانا در این باب کاملاً متفاوت است، در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

کانون محور و مقصد اندیشه مولانا خداست؛ خدای عشق و زیبایی. به عقیده مولانا، در عین حال که خداوند برای انسان وصف‌ناپذیر است، اما در همه جا متجلی است. نگاه مولانا درباره عالم و آدم همه بر محور خدای وصف‌ناپذیر می‌گردد؛ خدایی که سرچشمه همه بود و نبوده‌ها، شور و عشق‌ها است. مولانا در هستی‌شناسی خود، در یک سوی هستی، جان و روح جهان را می‌بیند که نامتناهی، ازلی و ابدی است و در سوی دیگر، جهان متناهی را می‌بیند که حادث و زوال‌پذیر است و فاصله میان این دو جهان را حضور انسان پرمی‌کند که قادر است با خداوند رابطه برقرار سازد و چه بسا یکی از مهم‌ترین مباحث مولانا در همه آثارش، پرداختن به بحث رابطه بین انسان و خدا و مسائل پیرامون آن است. بیشترین حجم مطالب مثنوی، دیوان شمس و فیه مافیه را می‌توان در ذیل عنوان رابطه انسان و خدا طبقه بندی کرد. خود این عنوان نیز مشتمل بر دو عنوان فرعی رابطه انسان با خدا و رابطه خدا با انسان است. از این رو، نخست در باب تلقی خاص مولانا در مورد ماهیت و شئون وجودی انسان و تلقی خاص او از خداوند مختصری اشاره می‌شود. سپس به تبیین و تحلیل نسبت دو سویه میان انسان و خدا بصورت مشروح می‌پردازد. در این مقاله سعی بر آن است که الگویی جامع از رابطه میان انسان و خدا از نگاه مولانا ترسیم شود.

۲. انسان در اندیشه مولانا

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۱۵)

برخی بر آن هستند تا انسان را از آن حیث که هست، مورد مطالعه و بررسی قرار دهند؛ یعنی توجه‌شان را معطوف بر وجود طبیعی انسان، با همه ضعف‌ها و خوی‌های جانوری و مقتضیات طبیعی می‌کنند، و برخی دیگر بر آن هستند انسان را از آن روی که چه باید باشد و چگونه می‌تواند باشد، که همان انسان مطلوب مدنظر است، مورد توجه قرار دهند، همان انسانی که شیخ در روز روشن چراغ به دست بر گرد شهر می‌گردد تا آن را بجوید. عموماً روانشناسان با نظر اول به انسان می‌نگرند و علمای اخلاق و عارفان بیشتر با نظردوم. حاصل بررسی و مطالعه آثار مولانا نشان از هر دو شیوه در تفکر وی است، چه بسا نگاه نخست مقدمه رسیدن به نگاه دوم است. دانستن اینکه انسان چگونه باید باشد و چگونه می‌تواند به درجه انسان مطلوب و ایده‌آل اعتلا یابد، مستلزم آن است که نخست انسان، آن‌چنان که هست به خوبی شناخته شود، تا امکانات و استعدادهای او معلوم گردد، و آنچه او را از راه بازمی‌دارد، و از اوج گرفتن او مانع می‌آید به خوبی مشخص شود، تا سالک و راهرو با آگاهی به راه افتد و از گردنه‌های پر پیچ و خم بگذرد، و به قلّه شامخ انسانیت برسد.

مولانا در آثارش به موضوع انسان چنان می‌پردازد که گویی هیچ اشتغال خاطر، نگرانی و همی جز انسان و سرگذشت و سرنوشت او ندارد. همواره نگران خویشتن خویش و دیگران است. دائم به فسادها، وسوسه‌ها و انگیزه‌های نفس می‌اندیشد و از آن بیمناک است. از خدا برای تزکیه انسان مدد می‌خواهد تا به مدد فیض او به غایت برترین، که همان اتصال به ذات مقدّس است، نائل آید، مثلاً در داستان قصه طوطی و بازرگان تمام بحث بر سر انسان و مسائل وجودی اوست. شش دفتر مثنوی را می‌توان از جهتی به حقّ «انسان‌نامه» نامید و از آنجا که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» باید "خدای نامه" اش دانست زیرا انسان از رهگذر شناخت خود، به شناخت حقّ می‌رسد.

برای فهم نگاه مولانا در این باب نخستین قدم توجه به ذات و ابعاد وجودی انسان است که بحثی مهم است و اختلاف نظرهای بسیاری از دیرباز تاکنون میان حکما در این باب وجود داشته است. برخی ذات انسان را خیر می‌دانند و برخی شر و گروهی میان این دو قول را می‌

(۱۱۶) دو فصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

پذیرند. برای مثال: طبق تفسیر آگوستینی، فطرت انسان منحرف و شرور است، در حالی که در تفسیر توماسی طبیعت آدمی را تا حد زیادی قابل اعتماد می‌داند (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۲۳۷). غزالی انسان را دارای طبیعتی دوگانه می‌داند. وی آدمی را فطرتاً واجد دو صفت می‌داند که در دو جهت مخالف عمل می‌کنند (رک: غزالی، ۱۳۶۶، ج ۴: ۶۳). مولانا نیز آمیختگی متناقض نمای خیر و شر، خوبی و بدی را در وجود انسان به شکل‌های بسیار متنوعی نشان داده است. وی نیز چون سایر عرفا، دو صفت ظلومی و جهولی را، که داغ آن را در روز آفرینش بر پیشانی انسان زدند، قبول دارد و در عین حال مایه برتری و بال پرواز انسان می‌داند:

کرد فضلِ عشق، انسان را فضول زین فزون جویی ظلومست و جهول

(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۴۶۷۲).

آمیزه خیر و شر در وجود انسان وابسته به همان دو بعدی بودن وجود انسانی است. نیمی از آن متعلق به عالم معنا است و نیمی دیگر به عالم ماده. از یک سو همجنس ساکنان دیار قدس و ملکوت است، از سوی دیگر همشین خاکیان و در بند طبیعت. بنابراین انسان بصورت دو بعدی خلق شده است. به همین منظور مولانا با توجه به نحوه خلقت، انسان را با دو موجود دیگر یعنی "ملائک" و "حیوان" مقایسه نموده و انسان را ترکیبی از فرشته و حیوان می‌داند:

این سوم هست آدمیزاد و بشر نیم او زافرشته و، نیمیش خر
نیم خر، خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل عقلی بود

آن دو قوم، آسوده از جنگ و حراب این بشر با دو مخالف در عذاب (همان، ۴: ۱۵۰۲).

مولانا بیش از هر چیز به بعد معنوی و جان انسان بها می‌دهد و برای تن خاکی انسان ارزشی قائل نیست. وی معتقد است اگر انسان متوجه جان خود شود از جسم رها خواهد شد و اگر نگاهی حقیقت بین بیابد از مقتضیات جسم فرا تر خواهد رفت:

تو نه‌یی این جسم، تو آن دیده‌ایی وارهی از جسم، گر جان دیده‌ایی

آدمی دید است، باقی گوشت و پوست هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست

(همان، ۶: ۸۱۱).

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۱۷)

مولانا در این باب تا بدانجا پیش می‌رود که "من" را جدا از تن و جسم مادی می‌داند و "من" خویشتن را جان و روح می‌خواند که از عالم معنا سرچشمه گرفته است: «آخر تو به این نظر چه می‌کنی؟ تو را به این تن چه تعلق است؟ تو قایمی بی این و همواره بی اینی... این تن مغلطه‌ای عظیم است. پندارد که او مُرد، او نیز مرد. هی، تو چه تعلق داری به تن؟ این چشم بندی عظیم است» (مولوی، ۱۳۸۵: ۳۴۰). مولانا تن را مغلطه‌ای عظیم می‌داند، حتی در جایی تن را صورت دروغین می‌خواند و جان را جوهر راستین:

آن دروغت این تن فانی بود راست، آن جان ربانی بود (مولوی، ۱۳۷۷، ۴۵: ۳۰۳۰).
همچنین وی تأکید دارد که مبدا توجه خویش را آنچنان به جسم معطوف کرده باشید که غافل از جان شوید و در این امر تا بدانجا پیش می‌رود که از جسم بعنوان بیگانه یاد می‌کند:

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن، کار بیگانه مکن
کیست بیگانه؟ تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین میدهی جوهر خود را نیننی فربهی (همان، ۲: ۲۶۱).

دو بعدی بودن انسان، آن هم دو بعد از دو عالم متفاوت، بی‌شک تعارضات درونی را به همراه خواهد داشت. بنابراین انسان آمیزه‌ای از قوا و استعدادها متضاد است که مولانا با زبان تمثیل این تضاد را به خوبی نشان می‌دهد:

نیم او مؤمن بود نیمش گبر نیم او حرص آوری، نیمش صبر
گفت یزدان ات فَمِنْكُمْ مومنٌ باز مِنْكُمْ کافرٌ گبرِ کهن
همچو گاوی، نیمه چپش سیاه نیمه دیگر سپید همچو ماه

هر که این نیمه ببیند، رد کند هر که آن نیمه ببیند، کد کند (همان، ۲: ۶۰۵).

نیمی از وجود انسان مومن و نیمی دیگر کافر است. از نظر مولانا کفرو ایمان در یک شخص، قابل جمع است، یعنی انسان، آمیزه‌ای است از وجه شیطانی و وجه رحمانی. مولانا این تضاد را تشبیه به گاو نیمه سپید و سیاه می‌کند که هر کسی نیمه سپیده او را ببیند گاو را می‌پسند و هر کسی که نیمه سیاه گاو را مشاهده کند او را نمی‌پسندد (رک: زمانی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳-۱۸۲).

(۱۱۸) دوفصلنامه اسفار / سان سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

این تعارضات درونی نشان اختیار است. انسان موجودی است مختار و بر سر چند راهی‌ها و هنگام انتخاب با خود کشمکش‌ها دارد. این کشمکش‌ها به انسان اجازه می‌دهند که از میان راه‌ها، یکی را انتخاب کند و ملزم و مجبور به پیمودن یک مسیر نباشد. « ارزش همه کارها و عبادت‌ها به مصداق، اختیار آمد عبادت را نمک، از این اختیار ناشی می‌شود» (رک: عبدالحکیم، ۱۳۸۳: ۸۳).

اختیار آمد عبادت را نمک ورنه می‌گردد به ناخواه این فلک
گردش او را نه اجر و نه عقاب که اختیار آمد هنر، وقت حساب

(مولوی، ۱۳۷۷، د ۳۲۸۷/۳).

خداوند موجوداتی را در روز قیامت مستوجب ثواب و عقاب می‌داند که از خود اختیار داشته باشند. مولانا با وجود اینکه در تفکر و عقیده تا اندازه‌ای (و بنا بر برخی تفاسیر) اشعری است، در عمل و امور جزئی اصل آزادی و اراده بشر را می‌پذیرد:

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم (همان، د ۳: ۹۶۷).

آنچه در این اوصاف حائز اهمیت است قابلیت برقراری رابطه انسان با خداوند است.

از نظر مولانا انسان موجودی است که بصورت مختار و آزادانه می‌تواند با خداوند رابطه برقرار سازد و این امر از طریق قوه قلب میسر می‌شود. این قوه در انسان ایجاد عشق می‌کند. عشق بصورت بالقوه در نهان انسان مستتر است که همراه با معرفت تحقق می‌یابد: «آیت محبت و عشق در تمام پدیده‌های هستی جاری است و هر کس به تناسب ظرفیت وجودی‌اش و فراخور حالش از آن بهره‌مند می‌شود، گروهی به هم‌نوع انسانی خود، گروهی به جماد یا گیاه و .. عشق می‌ورزند. و چون همگان ظرفیت عشق‌ورزی به خدا را ندارند از این جهت به سایر موجودات روی می‌آورند. اما آنچه مهم است اینکه عشق از منبع اصلی آن یعنی خدا نشأت گرفته است. این حق تعالی است که به صورت موجودات نقاب‌هایی افکنده است تا زمینه عشق‌ورزی متقابل در میان آنها برقرار شود. چرا که آفتاب وجود زیبای خدا از نزدیک تنها به

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۱۹)
خواص سود می‌رساند از این جهت دیگران باید با وسایط از نور آن برخوردار شوند» (مولانا، ۱۳۸۵: ۵۹-۶۰).

۳. خدا در اندیشه مولانا

خدایی که در کتب آسمانی تصویر شده است دارای صفاتی چون حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر تکلم و رحم و شفقت و مهرورزی و... است. خدای ادیان، خدایی است که می‌توان به او عشق ورزید و با او انس گرفت، خدایی که به بندگانش نعمت و نعمت می‌بخشد. خدای ادیان بسیار به بندگانش نزدیک است و هرگاه بنده‌ای او را از صمیم قلب بخواند، دعوت او را می‌شنود و اجابت می‌کند. بنابراین تصویر خدایی شخص‌وار، ساخته و پرداخته یهودیت، مسیحیت و تا اندازه‌ای دین اسلام است.

خدای یهودی خدایی است شخص‌وار، که خود را مکشوف یهودیان ساخته، ارتباط یهودیان با خدایشان همواره ارتباطی شخصی است (ژیلسون، ۱۳۷۴: ۵۲-۴۷). خدای یهودی، خدای قوم بنی‌اسرائیل بود، اما با تعالیم انجیل، خدای یهود دیگر خدای خاص قومی برگزیده نبود بلکه خدای تمام انسانها شد (میشل، ۱۳۷۷: ۷۸)، و خدایی که در قرآن کریم مطرح شده، خدایی است که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است "حبل الوریث" (ق/ ۱۶) و عاشق بندگانش است، خدایی که می‌توان با او نسبت برقرار کرد، چه بسا اشارت‌های قرآن کریم همچون "فاذا سَوَّيْتُهُ، وَ نَفَخْتُ فِيهِ" (حجر/ ۲۹) "انا جعلناک خلیفه فی الارض" (ص/ ۲۶) نسبت عاشقانه میان انسان و خدا را تبیین می‌کند (رک: زرین کوب، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۳۳). البته این نزدیکی به معنی این نیست که انسان به گُنه شناخت ذات الهی نائل آید. در عرفان با آنکه مرتبه‌ای از ساحت الوهی از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر و قابل شهود است، مرتبه‌ای دیگر از ذات اقدس الوهیت وجود دارد که ممتنع الوصول و ناپیدا است (رک: عقیقی، ۱۳۸۶: ۱۹۹). در حوزه عرفانی، نگاه به خداوند و فهم آن و مهمتر از همه نسبت میان خالق و مخلوق، رنگ و بویی کاملاً دیگر و عمیق‌تر می‌یابد، هر چند در این حوزه هم قول به تنزیه و هم قول به تشبیه یافتنی

(۱۲۰) دو فصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

است. چنانکه ابن عربی خداوند را کاملاً منزّه و متعالی می‌داند در حالی که در اندیشه مولانا ما شاهد نسبتی عاشقانه و کاملاً شخصی با خداوند هستیم و اوج این تصویر در قصه موسی و شبان ترسیم شده است (رک: طباطبائی، ۱۳۸۶: ۸-۴۴).

مفهوم خدا از اساسی‌ترین موضوعات طرح شده در اندیشه و کلام مولانا است. او در توصیف خدا از عالی‌ترین درجه الهیات تنزیهی بهره می‌گیرد. به اعتقاد وی خداوند از آنچه کافران می‌گویند و نقصانی که عامیان به خداوند نسبت می‌دهند و تشبیهی که اصحاب تشبیه معمول می‌دارند، پاکیزه و مبراست. با وجود این، ابیات فراوانی در مثنوی حکایت از خدایی متشخص، و فهرستی از اوصاف خداوند در مثنوی و فیه مافیه وجود دارد که مؤید این معنا است. برخی از این صفات عبارتند از: کریم، لطف مطلق، قهرجو، طیب رنج، خیر، حلیم، رازق، داور و ده‌ها صفت دیگر که در اینجا مجال سخن در این باره نیست (رک: کریمی، ۱۳۸۴: ۶۶-۲۶۵). خدای مولانا در عین منزّه بودن، شرایطی را جهت برقراری رابطه فراهم می‌سازد. تجربه همزمان دو ساحت کاملاً متفاوت (متناظر به تشبیه و تنزیه خداوند) و حفظ دو عنصر توأمان نامتناهی و عنصر رابطه شخصی جهت برقراری رابطه را می‌توان اینگونه توصیف کرد: «هنگامی که به شیوه‌ای نمادین در باب خداوند سخن می‌گوییم، هم زمان دو ساحت متفاوت را تجربه می‌کنیم. این دو ساحت را بایستی حفظ کرد. اگر فقط عنصر نامشروط حفظ شود، هیچ نسبتی با خدا برقرار نتوان کرد و اگر عنصر رابطه شخصی حفظ شود، یعنی چیزی که امروز رابطه "من" و "تو" خوانده می‌شود، آن وقت عنصر الوهی را یعنی همان امر نامشروطی که از سوژه و ابژه و همه تقابل‌های دیگر فراتر می‌رود گم خواهیم کرد.» (رک: تیلیش، ۱۳۷۶: ۶۹). مولانا با اینکه معتقد است خداوند انسان را به صورت خود آفریده و اوصاف انسان را تجلی اوصاف حق می‌داند، اما انسان را از جنس خدا نمی‌داند:

من نیم جنس شهنش، دور از او لیک دارم در تجلی نور از او

(مولوی، ۱۳۷۷، ۲د: ۱۱۷۱).

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۲۱)

خدای مولانا، خدایی است که خواننده می‌تواند رایحه دلنواز عشق و محبت او را در آثار نظم و نثر او استشمام کند. خدایی که لطف و رحمت محض است، خطای بندگانش را می‌بخشد. عذر گناه را به او تلقین می‌کند و خود دعای او را آمین می‌گوید. درهای رحمت و مغفرت او همواره به روی تمام بندگانش باز است و ناامیدی را در آن جایی نیست. هیچ بنده‌ای حق ندارد به بهانه ناامیدی از رحمت او، خود را در کنج تاریک اندوه و حرمان پنهان کند و یا بیش از پیش در بدی‌ها و نافرمانی‌ها فروتر رود:

نی‌مشو نومید خود را شاد کن پیش آن فریادرس فریاد کن (همان، د: ۱: ۳۲۵۱).

عفو رحمت او آنچنان واسع و بی‌دریغ است که حتی ابلیس نیز از احتمال فتح الباب الهی ناامید نیست.

در آثار مولانا از خدای مشخص سخن به میان رفته است. خدا بعنوان موجودی تلقی شده است که می‌توان او را "تو" خطاب کرد. به علاوه، خدای مشخصی که در مثنوی تصویر شده، در برخی موارد خدای انسان‌گونه است. برای مثال در داستان موسی و شبان چنین نگاهی مشهود است. خدای انسان‌گونه مورد تایید موسی قرار نمی‌گیرد. در واقع اختلاف اساسی میان موسی و شبان اختلاف در تشخیص یا عدم تشخیص خدا است. شبان در توصیف تجربه خود از ذات خدا به کلامی توسل می‌جوید که موسی آن را کفر می‌داند. تصویر شبان از جهات زیادی به انسان شباهت دارد و همانند انسان به غذا و خواب احتیاج دارد و ویژگی‌های انسانی را البته در حد و اندازه مقام الوهیت داراست. نکته جالب اینکه مولانا هر دو تصویر از خدا را واحد می‌داند. اما یکی در مقام تنزیه و نامتشخص و دیگری در مقام تشبیه و متشخص:

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت

جامه ات شویم شپشهایت کشم شیر پشست آورم، ای محتشم (همان، د: ۲: ۱۶۷۱).

در واقع مولانا در عین قول به تنزیهی بودن خداوند، از حیث امکان برقراری رابطه با او، خدایی تشبیهی را ترسیم می‌کند تا مخلوقات بتوانند با درکی بهتر و با اطمینانی بیشتر در پی برقراری این رابطه‌ی اعلی باشند.

۴. رابطه بین انسان و خدا در اندیشه مولانا

در سنت اسلامی می‌توان نمونه‌هایی از رابطه خالق و مخلوق را بین حضرت ختمی مرتبت و خداوند ملاحظه نمود، آنجایی که حضرت محمد(ص) از طریق وحی با خداوند تکلم می‌کند و یک رابطه عاشق و معشوقی برقرار می‌سازد و از آنجایی که حضرت محمد(ص) موظف به ارسال پیام خداوند به سایر مردم می‌باشد. بنابراین او مربی و راهنمای مردم جهت وصول و برقراری رابطه با خداوند است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «اگر خدای را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد» (آل عمران/۲۹). در اینجا هم از برقراری رابطه میان انسان و خداوند سخن به میان آمده و هم اینکه این رابطه منوط به داشتن رابطه با مخلوقات است (رک: نیکلسون، ۱۳۸۸: ۳۰-۲۷). نخستین مواجهه انسان با خداوند همراه با عشق بی‌نهایت پروردگار و حضور و تجلی هستی آفرین او در میثاق ازلی و با پرسش بنیادین: "الستُ برَبِّکُم .." (اعراف/۱۷۲) آغاز گشته است. پرسشی که جسارت آدمی را در پاسخ‌گویی در بارگاه قدسی و الهی را فراهم می‌سازد و رویارویی دو وجود کاملاً نابرابر را توجیه می‌کند. در تفسیر آیه شریفه "الست بریکم" نکات لطیفی نهفته است، و نشان می‌دهد که طرح چنین سوالی از جانب خداوند که با تلقین جواب و نهایت لطف به بنده همراه است، امکان سردرگمی، نومی، عجب و شکاف میان بنده و خدا را از میان برده است. مبادرت بر آغاز سخن از جانب خداوند و ایجاد فضای امن و عاری از هراس و نومی برای پاسخگویی انسان و حتی القای جواب، در شرایطی که دو تراز وجودی متفاوت در گفتگو روبه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند، ضرورت می‌یابد. به گفته میدی: «اینجا لطیفه‌ای نیکو گفته‌اند. نگفت نه، شما بندگان من هستید، بلکه گفت من خداوند شما هستم. پیوستگی خود را به بنده در خدایی خود بست نه در بندگی بنده، که اگر در بندگی بستی، چون بنده، بندگی به جای نیوردی، در آن پیوستگی خلل آمدی. چون در خدایی خود بست، و خدایی وی برکمال است، که هرگز در آن نقصان نبود، لاجرم پیوستگی بنده به وی هرگز گسسته

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۲۳)

نشود و نیز گفت که: من که ام؟ که آنکه بنده در او متحیر شدی. و نگفت که: تو که ای؟ تا بنده به خود معجب نشود و نه نومید گردد. و نیز نگفت خدای تو کیست؟ که بنده درماندی. بلکه سوال کرد با تلقین جواب، گفت نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۶-۷۹۵). مولانا نیز در آثار خود تمایز و فاصله میان انسان و خدا را گوشزد می کند و در عین حال بیان می دارد که اگر لطف و عنایت حق نبود، ما هرگز جرات سخن گفتن با خداوند و دعا کردن را پیدا نمی کردیم:

این دعا تو امر کردی ز ابتدا ورنه خاکی را چه زهره این بدی

چون دعایان امر کردی ای عجب این دعای خویش را کن مستجاب

(مولوی، ۱۳۷۷، د ۶: ۲۳۱۹).

تصویری که مولانا از خداوند ترسیم کرده است، کاملاً با مفهوم نسبت سازگار است. در نتیجه به راحتی می توان رابطه میان انسان و خداوند را در آثار مولانا پیگیر شد. از آنجایی که مولانا رابطه و پیوند خدا و انسان را نسبتی بی چون و چگونه و اعتدال و بی واسطه می شمارد که نمی توان آن را متصل یا منفصل خواند، از زبان تمثیلی و تاویلی برای نشان دادن چنین نسبتی بهره می گیرد:

ماهیانیم و تو دریای حیات زنده ایم از لطف ای نیکو صفات (همان، د ۳: ۱۳۴۱)

تو همی دانی که چونم با تو من بیست چندانم که باران با چمن (همان، د ۳: ۱۳۳۸).

ما با دو ویژگی شامخ در تفکر مولانا روبه رو هستیم؛ نخست آنکه آغاز این رابطه از سوی خداوند است، دوم آنکه رابطه خداوند با مخلوقات بی قید و شرط و فارغ از نیازمندی است. در مورد نخست، همانگونه که شرح داده شد، نخستین بار خداوند تکلم با انسان را با جمله "الست بر بکم" آغاز می کند، و همواره آغازگر این رابطه خداوند است. مولانا در مثنوی به ماجرای شکفت اشاره دارد: شیطان بنده ای را که همواره دهانش را با ذکر و یاد الله شیرین می نمود، سرزنش می کرد که این همه خدا را یاد می کنی چه حاجت یافتی؟ او حتی پاسخی نیز نگفته و بنده با شکسته دلی سر می نهد و در رویایی صادقانه با حضرت خضر راز دل می گشاید:

(۱۲۴) دوفصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

گفت لبیکم نمی آید جواب ز آن همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت آن الله تو لبیک ماست وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله‌ها و چاره جویی‌های تو جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لبیک هاست (همان، د: ۳: ۱۹۴).
نکته مورد توجه در اینجا آغازگری خداوند در برقراری نسبت با انسان است. در واقع خداوند است که با انسان سخن می‌گوید هرچند انسان خود از این امر غافل باشد. در آیات قرآن نیز این مفهوم که نخست خداوند باب برقراری رابطه و عشق‌ورزی را باز می‌کند پیداست. آنجا که خداوند می‌فرماید: "...يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ" (مائده/۵۴)، مبنی بر این است که نخست خداوند بندگانش را مورد محبت قرار داده و سپس بندگان به سوی او جذب می‌شوند. مولانا بیان می‌کند که تمام چاره‌جویی‌ها و تدابیری که مخلوق برای برقراری رابطه و وصال با خالق خویش انجام می‌دهد جملگی از جذبه و کشش خداوند است. در واقع عشق و نسبتی که خداوند با انسانها برقرار ساخته، تلاش انسان و شوق او را جهت ایجاد این رابطه فراهم ساخته است. در مورد دوم یعنی محبت بی‌قید و شرط خداوند به بندگان که برخاسته از رحمانیت و ذات غنی حضرت حق تعالی است، آنچنانی که مولانا گفته است:

کو غنی است و جز او جمله فقیر کی فقیری بی‌عوض گوید که: گیر؟

(مولوی، ۱۳۷۷، د: ۳: ۳۳۵۴).

بی‌نیازی خداوند به مخلوقات، خود دلیلی بر محبت بی‌قید و شرط اوست، محبتی که نه از سر کسب سودی بلکه صرفاً از سر جود است:

من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم (همان، د: ۲: ۱۷۵۶)

گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق، احسان بوده است

آفریدم تا زمن سودی کنند تا ز شهدم، دست آلودی کنند

نی برای آن که تا سودی کنم وز برهنه من، قبایی برکنم (همان، د: ۲: ۲۶۳۵).

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۲۵)

اما در مورد نسبت میان مخلوقات با خالق، نوع رابطه صرفاً به محبتی بی قید و شرط خلاصه نمی‌گردد مولانا در آثار خویش انواع رابطه میان انسان با خداوند را بیان می‌کند که می‌توان آن را به چهار نوع تقسیم کرد ۱- رابطه "من - آن" ۲- رابطه "من - او" ۳- رابطه "من - تو" ۴- رابطه "من - من".

رابطه "من - آن" نسبتی است که بر مبنای سودجویی پایه‌ریزی شده است. در چنین رابطه ای، مراد کسب منفعت و عموماً امور مادی است. "دیگری" (که در این مقال منظور خداوند است) صرفاً ابزاری جهت رسیدن به مقصد است. در این نوع رابطه موضوع و متعلق رابطه اصل نیست، بلکه ملاک آن سود یا لذتی است که از او می‌رسد. دوام و بقای این نسبت‌ها در گرو دوام و بقای آن سود یا لذت است. مادام که آن سود یا لذت برقرار است، نسبت هم پا برجاست و اگر نفع یا خوشی از میان برود، دوستی هم به دنبال آن رخت برمی‌بندد. اما چون طبع و منافع ما مدام دستخوش تغییر می‌شود، و احوال و وضعیت طرف مقابل نیز ثابت نمی‌ماند، رابطه‌های سودگرایانه یا لذت‌گرایانه نیز غالباً ناپایدار و در معرض تزلزل است. در واقع، این نوع رابطه بیش از آنکه بر پایه دوستی باشد، بر پایه خود دوستی است. به تعبیر سعدی:

گر از دوست چشمت بر احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

این نوع نسبت خودمحور که بخش عمده‌ای از مناسبات ما انسانها را شکل می‌دهد، عمق و ژرفایی ندارد. در اینجا کانون توجه و تمرکز فرد، چیزی غیر از "دیگری" است. بنابراین، فرد از دنیای "دیگری" تا حد زیادی غافل می‌ماند. در این نوع دوستی‌ها، (اگر بتوان نام آن را دوستی گذاشت) افراد کمتر به معنای واقعی، رابطه دست می‌یابند. از این رو این نوع روابط بسیار در معرض سوء تفاهم قرار می‌گیرد، و به سرعت بحرانی می‌شود، و در هنگام بحران طرفین رابطه زبان و مبنای مشترکی برای درک یکدیگر و حل بحران ندارند (رک: نراقی، ۱۳۹۰: ۲-۴۱). جالب توجه آنجا است که در آثار مولانا با صراحت و روشنی بیان می‌شود که عموم مردم با چنین نگاهی درصدد برقراری رابطه با خداوند هستند و تا وقتی نیازمند کسب

(۱۲۶) دوفصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مال و مقام و.. باشند، دست دعا به سوی او بلند می‌کنند و پس از رفع حاجت، خداوند را به فراموشی سپرده و مشغول کارهای روز مره می‌شوند و رابطه از سوی بنده قطع می‌شود. مولانا حتی معتقد است مومنانی که صرفاً از حرص بهشت و غم دوزخ به برقراری رابطه با خداوند می‌پردازند در رابطه "من - آن" قرار گرفته‌اند:

هم از آن سو جو که وقت درد تو می شوی ذکر یا ربی دو تو
وقت درد و مرگ از آن سو می نمی چونکه دردت رفت، چونی اعجمی؟
وقت محنت گشته یی الله گو چونکه محنت رفت، گویی: راه کو؟

(مولوی، ۱۳۷۷، ۳د: ۱۱۴۰).

از نظر مولانا خداوند حتی شرایط برقراری رابطه در مرتبه "من - آن" را برای بندگان خود فراهم ساخته است، بدان امید که شاید در حین برقراری رابطه، با کسب شناخت از حضرت حق تعالی چنان حالتی در وی ایجاد شود که "من" محو تماشای جمال الهی شده و نیاز مادی خود را به فراموشی سپارد و با تمام وجود و بدون هیچ قید و شرطی مبادرت به برقراری رابطه کند. در چنین حالتی رابطه "من - آن" محو می‌شود زیرا "من" دیگر نه از حیث نیاز بلکه از روی عشق به خداوند ارتباط برقرار می‌کند.

بهر نان شخصی سوی نانبا دوید داد جان چون حسن نانبا را بدید (همان، ۱د: ۲۷۸۹).
هرچند رابطه "من - آن" بدلیل مقتضیات عالم ماده ضروری می‌باشد اما نه تنها کافی نیست، بلکه مداومت در این امر موجبات تنهایی و نابودی انسان را فراهم می‌سازد.
عشق‌ها کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود (همان، ۱د: ۲۰۵).

بنابراین لازم است تا از این نسبت فراتر رفت و به مراتب بالاتر رابطه دست یافت. مرتبه بعدی رابطه "من - او" است. در برخی از اشعار مولانا می‌توان مشاهده کرد که خداوند را "او" خطاب می‌کند و ما می‌دانیم که در ادبیات فارسی "او" سوم شخص غایب مفرد است. این نوع خطاب کردن در عین حال که شرایط گفتگو و برقراری رابطه را فراهم می‌سازد اما دارای فاصله نیز هست:

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۳۷)

کدام است او؟ یکی اویی! همه اوها ازو بویی که از بعدش یزیدستم ز قربش بایزیدستم
(دیوان شمس: ۱۴۱۷).

در این بیت در حالی که مولانا بیان می‌کند که تمام عالمیان پرتوی از وجود او هستند، اما با بکارگیری لفظ "او" نشان می‌دهد که بین خالق و مخلوق فاصله وجود دارد که این فاصله نه از سوی خداوند است بلکه از سوی انسان است. انسان بنا به اختیاری که دارد بصورت آگاهانه یا غیرآگاهانه اراده می‌کند که به چه میزان با خداوند رابطه برقرار سازد. البته بوبر نیز اذعان دارد در نسبت محض با "تو" ی ابدی این فقط ما هستیم که غایبیم، ولی خداوند همیشه حاضر است. از این روست که بوبر می‌گوید «"تو" سرمدی بر حسب ذاتش هرگز به "آن" تبدیل نمی‌شود» (cf: moor, 1995: 135). مرتبه بعدی رابطه میان انسان و خدا رابطه "من - تو" است. مولانا در آثارش خداوند را "تو" خطاب می‌کند، "تویی" که می‌توان با وی سخن گفت. در اینجا فاصله بین خالق و مخلوق اندک می‌شود و صیغه غایب به مخاطب تبدیل می‌شود. این الطاف حاکی از میل به نزدیکی بیشتر است و در آن خودی و تعیین رفته رفته رنگ می‌بازد.

یار مرا غار مرا عشق جگر خوار مرا یار تویی غار تویی خواجه نگهدار مرا
نوح تویی روح تویی فاتح و مفتوح تویی سینه مشروح تویی بر در اسرار مرا
نور تویی سور تویی دولت منصور تویی مرغ گه طور تویی خسته به منقار مرا

(دیوان شمس/ ۳۷)

رابطه "من - تو" یی میان خدا و انسان، طوری در آثار مولانا، مخصوصاً دیوان شمس بیان شده که به نظر می‌رسد دو شخص هم جنس با یکدیگر رابطه‌ای بسیار صمیمی و عاشقانه برقرار ساخته‌اند. نمونه این نوع نسبت در قصه موسی و شبان در مثنوی قابل مشاهده است. رابطه‌ای که در آن هر کس با هر زبان و در حد فهم و تصویری که از خداوند در ذهن خویش ترسیم نموده، قادر به برقراری رابطه با خداوند و گفتگوی با وی است. رابطه "من - تو" چنان حائز اهمیت است که مولانا ضمن ذکر داستانی نشان می‌دهد که چنین رابطه‌ای آنچنان مهم و

(۱۲۸) دوفصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

حیاتی است که حتی شی بیجان نیز خواستار رابطه "من - تو" است. پس وای بر آدمیانی که غافل از چنین رابطه‌ای هستند:

استن حنانه از هجر رسول ناله می زد همچو ارباب عقول

گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گفت جانم از فراق گشت خون

مسندت من بودم از من تاختی بر سر منبر تو مسند ساختی

گفت خواهی که تو را نخلی کنند شرقی و غربی ز تو میوه چند

یا در آن عالم حقت سروی کنند تا ترو تازه بمانی تا ابد

گفت آن خواهم که دایم شد بقاش بشنو ای غافل کم از چوبی مباش

(مولوی، ۱۳۷۷، ج: ۱، ۲۱۱۳)

ستون حنانه ستونی بود که حضرت رسول در مسجد به آن تکیه می‌زدند و خطابه و موعظه می‌نمودند. بعدها برای آن حضرت منبری ساختند که زان‌پس بر فراز آن می‌شدند و سخن می‌گفتند. در نتیجه آن ستون از فراق حضرت ناله سر داد (رک: زمانی، ۱۳۷۸: ج: ۱، ۶۴۶). حضرت ختمی مرتبت با ستونی که تا دیروز به آن تکیه می‌زدند سخن می‌گوید و به ناله و شکوای او گوش می‌دهند. ستون نالان است، از این روی که چرا با او وارد "رابطه‌ای" من - آن شده است: «تا دیروز مسندت من بودم اما امروز که منبری زیبا برایت فراهم شده است مرا به فراموشی سپردی و وارد رابطه‌ای دیگر شده‌ای؟ من خواهان رابطه‌ای "من - تو" باشم هستم، و همیشه با عشق پذیرای تکیه شما بر خویش بودم». در این گفت‌وگو ویژگی‌های دوسویه بودن و بی‌قید و شرط بودن رابطه "من - تو" کاملاً توصیف شده است. آنجا که پس از پیشنهاد پیامبر(ص) به حنانه برای فراهم ساختن زندگی بهتر برای وی، او تنها خواهان بقا بود، بقایی که چیزی جز بودن در کنار محبوب نیست. در آخر مولانا نهیبی بر انسانها می‌زند و می‌گوید کمتر از چوب نباشید، چوب خواهان ورود به رابطه "من - تو" است و از بودن در رابطه "من - آن" هم در بیم است و هم رنجور. این نوع رابطه که در آن رابطه‌ای دوسویه شکل می‌گیرد و بی‌قید و شرط است از مرتبه‌ای بالا برخوردار است. از نظر برخی اندیشمندان

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۲۹)

از جمله مارتین بوبر نهایت درجهٔ رابطه، رابطه با "تو"ی ابدی است که در قلمروی "من-تو" شکل می‌گیرد در حالی که مولانا پا را از این مرحله نیز فراتر گذاشته و مرتبهٔ بالاتری را بیان می‌کند که در آن دیگر هیچ‌گونه فاصله‌ای میان حبیب و محبوب وجود نخواهد داشت. در این حالت دیگر هیچ "تو"یی باقی نمی‌ماند، و "من" و "تو" از میان برداشته می‌شود. این همان رابطهٔ "من-من" است:

تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند (مثنوی، د: ۱۷۸۸).

مولانا رابطهٔ "من-من" را در حکایت زیبایی "آنکه در یاری بکوفت" به زیبایی مطرح کرده است: شخصی آمد و در خانهٔ معشوق را زد. معشوق از درون خانه پرسید: کیستی؟ گفت: منم. معشوق گفت: بازگرد. زیرا هنوز تو خامی و دم از "من" می‌زنی و مدعی عاشقی هم هستی.

آن یکی آمد در یاری بزد گفت یارش: کیستی ای معتمد؟

گفت "من" گفتش: برو، هنگام نیست بر چنین خوانی مقام خام نیست

(مولوی، ۱۳۷۷، د: ۳۰۵۶).

آن شخص بازگشت و یک سال در فراق یار، شهر و دیار خود را رها کرد و رفت. پس از یک سال، به در خانهٔ معشوق آمد و در زد. معشوق گفت: اکنون که تو "من" هستی، درون خانه آ. آیا می‌دانی چرا سال پیش تو را به خانه راه ندادم؟ برای اینکه دو "من" در یک خانه نگنجد (زمانی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۸۹). مولانا در این حکایت، از میان برداشتن دویی و ورود به رابطهٔ "من-من" را بسیار زیبا و روشن بیان می‌کند. این حکایت از جمله مواردی است که فنای از خود و ترک خودی و منیت را که شرط حصول وحدت است به خوبی نشان می‌دهد. مولانا معتقد است باید سخن گفتن براساس "من-تو" را کنار گذاشت، زیرا رابطهٔ "من-تو" نیز خود نشان از دویی و فاصله است، هر چند این فاصله اندک باشد:

بانگ زد یارش که بر در کیست آن؟ گفت بر در همی تویی ای دلستان

گفت اکنون چون منی ای من در! نیست گنجایی دو من را در سرا

(مولوی، ۱۳۷۷، د: ۳۰۶۲).

(۱۳۰) دوفصلنامه اسفار / سال سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مولانا معتقد است باید سخن گفتن بر اساس "من - تو" را نیز به کنار گذاشت. چه بسا رابطه "من - تو" نیز خود نشانه‌ای از دویی را با خود دارد؛ هر چند اندک اما فاصله‌ای قابل مشاهده است:

نی نی، من و تو مگو، رها کن فرقی خود نیست از تو تا من
من و تو کرد ادمی را دو بی من و تو، تو من بدی من تو (دیوان شمس / ۱۹۳۰).

۵. سخن آخر

مفهوم خدا، انسان و رابطه، از بنیادی‌ترین و ژرف‌ترین مفاهیمی است که در آثار مولانا قابل مشاهده است. وی در توصیف خداوند، تحت تاثیر قرآن کریم، از اعلاترین درجه الهیات تنزیهی بهره می‌گیرد. او از خدایی مشخص و انسان‌گونه حکایت می‌کند، خدایی که می‌توان با او سخن گفت و رابطه برقرار ساخت. در عین حال که نمی‌توان آن را توصیف کرد و در قالب محدود زبان جای داد، اما می‌توان او را بعنوان "تو" خطاب کرد و به او تا مرتبه انسانی نزدیک شد، انسانی که جامع تمامی خوبی‌ها، بدی‌ها و اضداد است. انسانی که از یک سوی دارای جسمی خاکی و از سوی دیگر دارای جان و روح است. همان انسانی که پیوند و خویشی خود را با خداوند در ازل بسته است و مظهر صفات حق تعالی گشته، انسانی که علت غایی آفرینش به شمار می‌آید.

تصویری که مولانا از خداوند بیان داشته است، کاملاً با مفهوم رابطه سازگار است. در نتیجه به سهولت می‌توان در اندیشه مولانا نسبت میان انسان و خدا را ملاحظه کرد. این مفهوم در مثنوی بیشتر از هر اثر دیگر مولانا مطرح شده است. البته واژه رابطه به معنای اصطلاحی آن در مثنوی طرح نشده، بلکه در ضمن مطالب و داستان‌ها، معنا و مفهوم این مقوله را طرح کرده است. بنابراین اگر کسی بخواهد از طریق جست‌وجوی واژگانی اندیشه مولانا در مورد این مبحث، احصا کند چندان موفق نخواهد شد. زیرا او از ابتدا تا انتهای مثنوی، همه جا از این رابطه سخن گفته است، بی‌آنکه واژه رابطه را به کار برده باشد. مفهوم رابطه پایه‌پای مفهوم

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا/ الهام غزالی (۱۳۱)

خداوند در مثنوی طرح شده است. یعنی هر جا مفهوم خدا در مثنوی مطرح است، مفهوم انسان و رابطه او با خداوند نیز مطرح می‌شود. پس می‌توان ادعا کرد که بخش اعظم مثنوی سخن از مثلث خدا، انسان و رابطه است. در تفکر و آثار اندیشمندان بخصوص متفکران معاصر بحث‌های عمیق و جدی در باب رابطه بصورت اعم و اخص صورت پذیرفته است تا بدانجا که اندیشه‌های فردی چون مارتین بوبر در این باب شهرت جهانی یافته و الگویی جهت تحقیقات بعدی بشمار آمده است. حال آنکه با مذاقه و بررسی در آثار حکمای پیشین، می‌توان چنین الگوهای را یافت و چه بسا الگویی که در بحث رابطه در آثار مولانا مطرح شده، نه تنها کامل تر به نظر می‌رسد بلکه با توجه به پیشینه فکری اسلامی و شرقی هم‌خوانی و کارایی بسزایی را به همراه دارد.

منابع

- قران کریم .
- تیلش، پل (۱۳۷۶)، الهیات فرهنگ، ترجمه مراد فرهاد پور و...، طرح نو، تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، نردبان شکسته: نقد و شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی، انتشارات سخن، تهران.
- زمانی، کریمی (۱۳۷۸)، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ژیلسون، اتین (۱۳۷۴)، خدا و فلسفه، ترجمه شهرام پازوکی، انتشارات حقیقت، تهران.
- عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۸۳)، عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میر علایی، علمی و فرهنگی، تهران.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۶)، طریق عرفان، ترجمه صادق حسن زاده، مطبوعات دینی، قم.
- عفیفی، ابوالعلاء (۱۳۸۶)، شرحی بر فصوص الحکم، ترجمه نصرالله حکمت، انتشارات الهام، تهران.

(۱۳۲) دوفصلنامه اسفار / سان سوم / شماره ۶ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

- غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۶۶)، احیاء علوم الدین، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- کریمی، سودابه (۱۳۸۴)، بانگ آب دریاچه ای به جهان نگری مولانا، نشرشو، تهران.
- مک ایتنایر، السدیر (۱۳۹۰)، در پی فضیلت، ترجمه حمید شهریاری و محمد علی شمالی، انتشارات سمت، تهران.
- مولانا، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۵)، فیه مافیه، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، امیرکبیر، تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۷)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- میدی، احمد بن محمد (۱۳۶۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، امیرکبیر، تهران.
- میشل، توماس (۱۳۷۷)، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
- نراقی، آرش، ۱۳۹۰، آینه جان، نشر نگاه معاصر، تهران.
- نیکلسون، رینولد ا. (۱۳۸۸)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران.
- Buber, Martin (1965), Between man and man, Trans, Ronald G smith, Macmillan, New York
- Buber, Martin (1974), The Writings of Martin Buber, Willy Hlerberg (ed), Meridian Books, New york.
- Daimond, Malcolm I (1970), Martin Buber, Jewish Existential oxford, university press, New York.
- Gibbs, Robert (1997), "The Jewish Tradition", a Companian to philosophy of Religion, Black well, USA.
- Henrix, Hans Herman (2005), "Buber, Martin", A Dictionary of Jewish-Christian Relation, Edward Kessler (ed), Cambridge university, UK.
- Jones, W. Paul (2000), Buber, "Martin", World philosophers and their Work, John k. Roth (ed), Salem press, New jersy
- Moore, Donald J (1995), Martin Buber Prophet of Religion Secularism, forham university press, New York.